

برگشتند، به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود.

ختنه و نامیدن عیسی در معبد بزرگ

²¹ و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود.

²² و چون ایام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند. ²³ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که: هر ذکوری که رَجَم را گشاید، مقدّس خداوند خوانده شود. ²⁴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرّر است، یعنی جفت فاختهای یا دو جوجه کبوتر.

²⁵ و اینک، شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح القدس بر وی بود. ²⁶ و از روح القدس بدو وحی رسیده بود که تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید. ²⁷ پس به راهنمایی روح، به معبد درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او به عمل آورند، ²⁸ او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت: ²⁹ الحال ای خداوند بنده خود را رخصت می دهی، به سلامتی برحسب کلام خود. ³⁰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، ³¹ که آن را پیش روی جمیع اُمّت ها مهیا ساختی. ³² نوری که کشف حجاب برای اُمّت ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بُود. ³³ و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجّب نمودند. ³⁴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. ³⁵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.

³⁶ و زنی نبیه بود، حتّا نام، دختر قَنوئیل از سبط آشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود. ³⁷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی شد، بلکه شبانه روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می بود. ³⁸ او در همان ساعت در آمده، خدا را شکر نمود

تولّد عیسی

¹ و در آن ایام حکمی از اوغُسْطُس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند. و این اسم نویسی اوّل شد، هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود. ³ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی می رفتند. و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهوّدیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود. ⁵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. ⁶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، ⁷ پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود.

چوپانان به سمت عیسی می آیند

⁸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می کردند. ⁹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریاپی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند. ¹⁰ فرشته ایشان را گفت: مترسید، زیرا اینک، بشارت خوشی عظیم به شما می دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ¹¹ که امروز برای شما در شهر داود، نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولّد شد. ¹² و علامت برای شما این است که طفلی در قنداقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت. ¹³ در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح کنان می گفتند: ¹⁴ خدا را در اعلیّین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.

¹⁵ و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: الآن به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم. ¹⁶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در آخور خوابیده یافتند. ¹⁷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند. ¹⁸ و هر که می شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجّب می نمود. ¹⁹ اما مریم در دل خود متفکّر شده، این همه سخنان را نگاه می داشت. ²⁰ و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان

و دربارهٔ او به همهٔ منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود.

³⁹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. ⁴⁰ و طفل نمو کرده، به روح قوی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بر وی می‌بود.

عیسی نوجوان در معبد بزرگ

⁴¹ و والدین او هر ساله بجهت عید فصّح، به اورشلیم می‌رفتند. ⁴² و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند. ⁴³ و چون روزها را تمام کرده، مراجعت می‌نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقّف نمود و یوسف و مادرش نمی‌دانستند. ⁴⁴ بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله است، سفر یکروزه کردند و او را در میان خویشان و

آشنایان خود می‌جستند. ⁴⁵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند. ⁴⁶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سؤال همی‌کرد. ⁴⁷ و هر که سخن او را می‌شنید، از فهم و جوابهای او متحیر می‌گشت. ⁴⁸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک، پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می‌کردیم. ⁴⁹ او به ایشان گفت: از بهر چه مرا طلب می‌کردید؟ مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟ ⁵⁰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند. ⁵¹ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می‌بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می‌داشت. ⁵² و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می‌کرد.